

نویسنده : مایکل لیبوتز (Michael Lebowitz).

منبع و تاریخ نشر : مانتهلی ریو نهم جنوری سال «2013».

برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

## سوسیالیزم برای قرن بیست و یکم

### اختراع نو و مبارزه مجدد

Socialism for the 21<sup>st</sup> century –reinventing

and renewing the struggle

پیشکش و بیان نظریه ذیل بغرض راه اندازی بدیل سوسیالیستی به مفهوم نسخه جاگزینی سوسیالیستی. چیلی «سانتیگو و وال پاریسو» نومبر «2012» تحویل داده شده است. که کاملاً یک مقاله علمی و اکادمیک میتواند باشد.

نهم جنوری «2013»: از ژورنال بین المللی چپی های سوسیالیستی

نوساز : در قرن بیست و یکم هر سوسیالیست باید سعی نماید که به

دو سوال آتی پاسخ بدهد :

اول: چرا گارگران به نظام سرمایه داری با در نظر داشت اینکه باعث

تخریب انسان و محیط پیرامون (طوری که مارکس از آن آگاهی داشت)

او میگردند نقطه ای پایانی نمی گذارند، بویژه با توجه به تاثیرات سوء

این نظام که باعث کاهش ستاندارد زندگی برای چندین دهه در ایالات

متحده امریکا، فاجعه اقتصادی در اروپا و بحران کنونی گردیده است،

این چه سحر ویا چه نگرانی است که این سیستم بدون چلنج و تقابل

قابل ملاحظه توسط طبقه کارگر باز تولید ویا دوباره عمران میگردد.

دوم- چرا طبقه کارگر کسانی که بعنوان نیروی محرک و عاملین

«سوسیالیزم واقعی»- {در اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی}

شناخته شده بودند اجازه دادند که سیستم سوسیالیستی به اصطلاح واقعی بیدون کدام مقاومت طبقه کارگر که به احتمال اغلب منافع شان در سیستم مذکور نهفته بود به سیستم سرمایه داری تعویض گردید.

باید خاطر نشان نمود که این دو سوال فوق از نظر عملی و نظری باهم در یک دیگر زیدخل و مرتبط اند ، **از نظر عملی** : شکست و انقراض نظام سرمایه داری تاثیر معین و قطعی اش را بر شکل گیری «سوسیالیزم واقعی» می گذارد و به نوبه خود کرکتر سوسیالیزم واقعی به دید و طرز تفکر طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری کمک می نماید که آنها را متقاعد می سازد که سوسیالیزم یک بدیل و یا یک جایگزین مطلوب نظام سرمایه داری می باشد . من میتوانم در مورد سوسیالیزم با پدرم که او یک ماشین کار مجرب بوده است بیشتر استدلال نمایم و تبصره خاص او را که میگفت « من چرا یک امر قوی و بزرگ میخواهم » را بخاطر آورم .

**از نظر تیوری**: این دو پرسش از آن جهت باهم مرتبط اند که ما خود به ندرت در پی کاوش این سوال که چه نوع مردم در تحت کدام روابط خاص تولیدی فعالیت می نمایند می باشیم با وجودیکه به کمی و کاستی موضوعات قابل بحث مواجهه نیستیم بگونه مثال بحث ها در میان مارکسیستها در مورد نرخ سود در نظام سرمایه داری بحران اقتصادی، پیچیده گیهای مشکل و پرابلمتیک و به اصطلاح در حال تحول در روند استثمار و بهره برداری و بسی موضوعات دیگر قابل بحث وجود دارد ولی طبقه کارگر بعنوان موضوع قابل بحث کمتر مورد ارزیابی و بررسی قرار میگیرد، موضوعی که در داخل روند تولید سرمایه داری چگونه و چه سان شکل میگرد ، لازم پنداشته میشود تا به ارتباط آن معلومات همه جانبه داشته باشیم .

**سرمایه داری کارگران را فلج می سازد** : کارل مارکس در کتاب سرمایه داری خود مرتکب این اشتباه و غلطی نشده است او

توضیح داده است که سرمایه داری یعنی چه؟ سرمایه داری یعنی نتیجه و پیامد استثمار طبقه کارگر. لکن افزون بر آن اونهاش داده که ما خود مبنی بر اینکه خود تولید می نمایم تحت سلطه قرار میگیریم یا به عباره دیگر تولیدی را که ما خود می نمایم خود را در تحت تسلط قرار میدهیم. مارکس همچنان توضیح می نماید که در طول روند درونی روابط تولید بین سرمایه دار و کارگران چه اتفاقی بوقوع می پیوندد کارگران در تحت سلطه منطق سرمایه صرفاً وسیله برای تامین و رسیدن به هدف، هدف از سود است یا به عباره دیگر هدف سرمایه دار که کارگران را تحت سلطه اش قرار میدهد بمنظور منظورش بدست آوردن سود و نفع است، که درین جریان و روند کارگران را فلج می سازد، در تحت سیستم تولید تقسیم کار توسط سرمایه دار صورت میگیرد و این تقسیم کار بمنظور تغییر شکل دادن کار کارگران (تقسیم کار فرایندی است که بوسیله آن روند تولید به مراحل تقسیم میشود برای هر مرحله ویژه ای کارگران خاصی تعیین می شود... از مترجم) میباشد آیا چنین پنداشته میشود که معرفی و یا پیشکش ماشین آلات بصورت یکطرفه باعث ایجاد تقسیم کار میشود؟ نه کاملاً و مطلقاً، مارکس پاسخ میدهد: این تقسیم کار در واقعیت باعث تکامل و اتمام تفکر و عمل «کار فکری و جسمی» میگردد و تکمیلی است که ذهن کارگران را تغییر شکل میدهد.

این منبع از شور و هیجان مارکس و یا منبع از نفرت و انزجار او از سرمایه داری بود، نفرت اونه تنها از این سبب که استثمار باعث ایجاد سرمایه داری میگردد بلکه نفرت او از آن سبب نیز بود که سرمایه داری سبب تغییر شکل و تخریب انسانها میگردد که صرفاً به معنی سرمایه است. او خاطر نشان ساخت که محصولات و تولیدات خود ما در واقعیت نیروی بالای مامی باشد اما این نیرو نه بشکل ساده و بسیط اش که صرف نیرو است و آن اینکه چون خود ما نیستیم و در غیر آن هرگز سرمایه

داری به این ساده گی ما را فقیر نمی ساخت بلکه این ما هستیم که آنچه را تولید می نمایم ثمره و عصاره آن را سرمایه دار می قاپد و یا تصاحب میگردد و ما از آن جهت فقیر و بینوا می شویم که مردم تولید می کنند و ثمره آن را سرمایه دار تصاحب می شود .

مارکس نگاهی به جاگزینی و بدیل نظام سرمایه داری داشته و به ارتباط آن نظام بدیل به تفصیل در کتاب مطبوع سرمایه خویش آن را توضیح میدهد او خاطر نشان می سازد ویا این جامعه بدیل را چنین تداعی می کند که این جامعه نه بواسطه ضربه و انگیزه سرمایه داران که ارزش سرمایه را افزایش دهند بوده بلکه در اثر «وضعیت معکوس» که در آن ثروت هدف است مطمح نظر بوده و در واقعیت چشم اندازی برای برآورده شدن نیاز خود کارگران بغرض توسعه و انکشاف میتواند باشد و این «وضعیت معکوس» یک چشم اندازی بوده که مارکس با داشتن همین چشم انداز سرمایه داری را پیوسته مورد انتقاد شدید قرار میداد و در مورد تولید و محصولات سرمایه داری و اینکه نظام سرمایه داری چگونه با استفاده از وسایل تولید کارگران را در این «وارونگی» استخدام می نماید یعنی «وارونگی»، توام با اعوجاج و یا تحریفات عجیب و غریبی، که کرکتر و وصف خاص تولید سرمایه داری را دارا میباشد سروصورت میدهد.

الهام فراموش ناشدنی را که کارل مارکس در کتاب مطبوع سرمایه اش (کپیتال) داده است دیدگاه و یابه پیش کشیدن یک جامعه جانبداری است که با توسعه و انکشاف آن نیاز کارگران برآورده میشود که همانا «وضعیت معکوس» نظام سرمایه داری میباشد، یک فراخوانی بغرض دگرگون ساختن و وارونگی نظام سرمایه داری است، فراخوانی بغرض اعمار یک جامعه مبتنی بر توسعه انسانی است که در آن ضرورت و نیازمندی کارگران را به رسمیت می شناسد و نیاز به ذات خود طبقه کارگر را به توسعه و انکشاف و امیدارد.

همچنان کارل مارکس خاطر نشان می سازد ویا در اشاره به نیاز و ضرورت تامین روابط جدید تاکیدی ورزد که با فراهم شدن این روابط جدید تقسیم کار ذهنی و جسمی باید مرفوع گردد و نیاز به توسعه آنچه که او این توسعه را «انسان غنی» می نامد دیده شود ، یعنی انسان غنی که ظرفیت آنرا داشته باشد تا که بتواند تمام نیازهای خود را مرفوع سازد و به بسیار سهل و آسانی یک جامعه از تولیدکنندگان با هم مرتبط یعنی جامعه سوسیالیستی را با برقراری روابط تولیدی که از طریق آن مردم قادر به توسعه و انکشاف گردند اعمار نمایند ولی اعمار همچو جامعه آنقدر سهل و آسان هم نیست که تنها با بکار بردن واژه نفی، نظام سرمایه داری را معروض به انقراض ساخت و اگر نفی جامعه سرمایه داری صرفاً با بکار برد کلمه نفی می بود این جامعه «نظام سرمایه داری» از مدت ها قبل از بین میرفت .

مارکس به درک چیزی نایل می آید که دگرها تا آنوقت از درک آن عاجز و نا توان بودند و آن اینکه سرمایه تمایل به تولید ویا ظهور طبقه کارگردار دوانهم با این چشم انداز که موجودیت ویا بقای سرمایه نیاز مبرم به طبقه کارگردار یعنی که سرمایه بیدون نبود طبقه کارگر اصلاً موجود نمی باشد ، کارل مارکس تاکید می ورزد که پیشرفت و توسعه تولید سرمایه داری ناشی از توسعه طبقه کارگر بالوسیله آموزش و پرورش ، سنت و رسوم و عادت بر مبنای الزامات شیوه تولید بعنوان «قوانین طبیعی خود اشکار» صورت می گیرد.

اصل پرابلم در اینجا است : و آن اینکه سرمایه خود تمایل به ظهور ویا تولید طبقه کارگر بغرض نیاز به موجودیت خود دارد ، کارگران به این موضوع با در نظر داشت پیچیده گی سرمایه (ناشی از فروش نیروی کار ) بصورت آگاهانه می نگرند ، که پدیدار شدن تولید ، بهره وری ، سود و پیشرفت نتیجه از سهم ویا هم بخشی سرمایه می باشد ، مارکس استدلال می کرد که تشکیلات یا سازمان روند تولید سرمایه هنگامیکه

یک بار بطور کامل توسعه یابد در آن وقت موجب کاهش ویا تنزیل تمام مقاومت ها میگردد که این خود میتواند یک بیان قوی وبیدون ابهام پنداشته شود، مارکس علاوه میدارد که جنریشن ویا نسل سرمایه همانا سلطه و حاکمیت سرمایه داربالای یک ارتش ذخیره بیکاران ازکارگران(مهر وموم شده) می باشد بدین اساس مارکس چنین طرح می نماید:که سرمایه دارواقعا دروابستگی با کارگران « وابسته به سرمایه »می تواند ازشرایط تولید موجودخویش بپرد ویا گذارنماید ، چونکه طبقه کارگر خود تضمین کننده بقا وادامه حیات سرمایه داری می باشد .

این کاملاً مشخص است که همه ما بخاطر بقای خود مبارزه می نمایم مثل که کارگران بخاطر دستمزد ومعشیت ، شرایط بهتر کار ودفاع از دست اوردهای گذشته شان پیوسته در مبارزه می باشند ، اما تا آن زمانیکه کارگران بر مقررات والزامات از سرمایه بعنوان «قوانین طبیعی خود آشکار» نگاه میکنند باید بدانند که وقوع مبارزات نیز در وابستگی ودر داخل مرزهای روابط سرمایه داری رخ میدهد.

انقیاد به منطق سرمایه به این مفهوم که سرمایه داری مواجهه به بحران میگردد کارگران دیر ویا زود به عملی ویا به اقداماتی دست میزنند تا ازشرایط کار برای باز تولید گسترده اطمینان حاصل نمایند واین که چرا درصد حفظ ونگهداری سرمایه داری می برابند ویا در حفظ آن ازهرجهت میکوشند ازآن جهت است که ماکاملاً به این باورمی باشیم که برای آن «سرمایه داری» اکنون دراینجا بدیلی یا جاگزینی به نظر نمی خورد یا هیچ جاگزینی به جزبربریت بعنوان یک پیامد دیگر ویا هرگز نه یک چپ « واقع گرایانه» خوب به اصطلاح دموکراسی اجتماعی به نظر نمی آید یا به عبارت دیگر درشرایط موجود یک دموکراسی به اصطلاح خوب وچپ اجتماعی اصلاً به نظر نمی آید بلکه یگانه بدیلی که بملاحظه میرسد بربریت خواهد بود که با چهره

انسانی به آن مواجهه خواهیم شد .

**بدیل آگاهانه** « alternative common sense » : ما

فرا ترویا خارج از سرمایه داری نیاز به یک چشم اندازی داریم که بتواند به کارگران به عنوان بدیل آگاهانه ، آگاهی دهد آنطوریکه آنها این بدیل آگاهانه را با عقل سلیم شان بپذیرند. تا علیه وضعیت موجود با در نظر داشت آموزش و پرورش ، رسوم و عادات در باره نیاز های ویا الزامات سرمایه بعنوان «قوانین طبیعی آشکار» در یک با خبری و آگاهی به مبارزه دست زنند، ما باید برای تامین ویا فراهم اوری بدیل آگاهانه « حس مشترک » اقدام به مبارزه نمایم ولی دید ویا ملاحظه از جامعه نوین که کارگران در مورد آن با در نظر داشت « قوانین اشکار طبیعی » نیاز به آگاهی دارند باید به آنها تفهیم نمایم تا آنها بدانند که این جامعه نوین یعنی چه ؟ صریحاً باید گفت که تلاش بخاطر ایجاد همچو جامعه که بتوانیم نظام سوسیالیزم را اعمار نمایم در قرن بیستم غیر مقدور بود یعنی که نتوانستیم به اعمار همچو جامعه در قرن بیست نایل آیم وبقول کارل مارکس « پایان بخشیدن به سیاه روزی سازگار افسرده گی و حزن » نتوانستیم به این سیاه روزی نقطه پایانی گذاریم .

« ما مجبور به دوباره نویسی و تجدید نظر سوسیالیزم با این بیانیه هوگو چاویز ریس جمهور ونزوئلا باشیم که در بیانیه اختتامیه خود در جنوری « 2005 » برای فعالان در انجمن اجتماعی واقع در پرتو انگره برازیل ایراد نمود . او گفت: این سوسیالیزمی را که ما خواهان آن هستیم نوع سوسیالیزمی نخواهد بود که در اتحاد جما هیر شوروی سابق بود اوتاکید ورزید سیستم جدیدی را که ما میخواهیم آن را ایجاد ویا مستقر سازیم سیستم توسعهی خواهد بود که در اثر همکاری ها بوجود خواهد آمد و نه در اثر رقابت ها ، حتی اگر ما خواسته باشیم که به فقر و تنگدستی اکثریت مردم جهان نقطه پایانی بگذاریم از سرمایه

داری باید فراتر رویم. چاوز استدلال نمود ( اما ما نمی توانیم و یا نمی خواهیم به سرمایه داری دولتی نوع سوسیالیزم دولتی اتحاد جماهیر شوروی متوسل گردیم ) ما باید سوسیالیزم اصلاح شده را به عنوان یک تیزس ، یک پروژه ، یک مسیر وبالاخره از نوع انسانی ان را بپذیریم ودر ایجاد آن تلاش نمایم طوریکه انسانها ماشین و یا دولت تمام چیزها را رهبری نماید.»

قابل یاد آوری است که در مرکز و یا در هسته اصلی این همه تحولات چشم انداز سوسیالیزم برای قرن بیست ویکم باید مد نظر باشد بجای آنکه دولت به توسعه وسایل تولید وسمت دهی آن داخل اقدام شود بهتر است ویا حتمی پنداشته می شود که انسان باید در مرکز قرار داشته باشد که در واقعیت امر این موضوع ما را به ضرورت یاد آوری چشم انداز کارل مارکس و امیدارد آنطوریکه میگفت : « وضعیت معکوس گرا» مبنی بر اینکه کارگران خود به خاطر تامین نیازمندیهای شان باید دست به توسعه و انکشاف زنند، بازگشت به جامعه ای نمایند، جامعه ای که در آن برای یک فرد « اجازه همه جانبه توسعه و انکشاف » داده شود، جامعه ای که دارای «مضمون و محتوی کامل انسانی» باشد ، توسعه به تمام توانایی ها و قدرت های انسانی بعنوان انجام کار که انسان خود را در یک جامعه از تولید کنندگان باهم در ارتباط دریا بد طوریکه در آن «رشد هر یک از شرط رشد آزاد همگان» باشد.

اما تمرکز چشم انداز مارکس بر توسعه از پوتانسیل انسانی تنها یک طرف از دیدگاه او بود. آنچه مارکس درین بخش علاوه می نماید اینست که او بر توسعه انسانی بیشتر تاکید می ورزد درک و فهم خود را از چگونگی که در ظرفیت قابلیت های توسعه ای انسان رخ میدهد اشکار می سازد یعنی که مارکس یاد اور میشود که قابلیت های توسعه ای انسان چطور و چگونه بوقوع می پیوندد، درین تیزسس «پایان نامه ها» فیور



باخ و کارل مارکس کاملاً روشن ساخته اند که این توانایی و نیروی ظرفیت را بمردم کسی هدیه نداده است و یا کسی شرایط را به این منظور برای آنها تغییر نداده است و یابالایی ها به تغییر شرایط بضرع تامین همچوظرفیت هاتصمیمی اتخاذنه نموده اند بلکه ما خود از طریق عمل واقعی و یا کار و فعالیت خود شرایط را برای خود تغییر داده ایم و یا مساعد ساخته ایم ، مفهوم مارکس از عمل در اینجا « عمل و کار انقلابی» است که مفهوم تقارن از شرایط تغییر و فعالیت های انسانی همانا تغییر خودی است که توسط عمل انقلابی صورت میگرد که این مفهوم و چشم انداز مارکس یکی از شاهکاری هایی عمده و برازنده ترین کار کرده گی های سراسری مارکس می باشد و یا به عباره دیگر موضوع خط قرمز و برجسته ای در کار کرده گی های او به نظر می آید .

یک جنبه از این تغییر شرایط را که کارل مارکس بطور قطعی و صریح توضیح میدهد همانا چگونگی برسمیت شناختن مبارزه کارگران علیه سرمایه داری می باشد ، مارکس علاوه می نماید که مبارزه کارگران علیه تغییر سرمایه «شرایط و مردان» باعث وسعت ظرفیت ها آنها گردیده و آنها را توانایی های مناسبی میدهد که دنیای جدیدی را بسازند ، و یا به عباره دیگر عملکرد و مبارزات کارگران آنچنان تغییرات لازم را بار می آورد که کارگران را برای ساخت و ایجاد یک جهان جدید توانایی و ظرفیت قابل ملاحظه می بخشد .

مارکس در ادامه توضیحات اش چنین تصریح می کند که با اجرای عمل و فعالیت های تولیدی تغییرات بیشتر مشخص را در خود کارگران و یامولدین محصولات نیز بوجود می آورد و آن بدین معنی که کارگران یک سلسله دگرگونی ها را در کیفیت ها، در تولید در انتقالات اموال و تولیدات بوجود می آورند ، و همچنان به ایجاد نیرو و توانایی های نو ، نظریات نو ، و آمیزش ها و مرودات و نیاز ها و ضروریات نو و زبان

نودست می یا زند . والبتہ روابطی کہ در آن کارگران به تولید می پردازند بالای سرشت و ماهیت کارگران نیز تاثیر میگذارد و بعد از این همه گفتگوها مارکس نشان میدهد که سرمایدار با داشتن روابط تولیدی اش چسان « کارگر را به یک پاره و فرگمنت از یک آدم و یا انسان تحریف می نماید» یا به عبارہ دیگر اینکه چطور مناسبات تولیدی یا روابط تولیدی سرمایہ داری کارگر را «به یک خرده مرد» تحریف می نماید و یا او را کم میزند و یا بالاخرہ او را از پوتا نسیل های فکری و از روند و پروسہ کار بیگانہ می سازد . یعنی کار برای کارگر به یک متاع یکنواخت و خستہ کننده در می آید کہ او خود را در مقابل آن بیگانہ تلقی میکند .

انچه کہ در اینجا قابل تذکر است اینست کہ در واقع ہر فعالیت بشر دارای دو محصول یا دستاوردی می باشد ، یعنی ہر فعالیت انسانی بعنوان پیامد محصولات مشترک تغییرات را ہم در ہدف کار و ہم در خود کارگر بوجود می آورد . در کتاب من تحت عنوان بدیل سوسیالیزم من این ترکیب مشترک را کہ مشتمل بر توسعہ انسانی و عملکرد و یا کارکرد انسانی می باشد بہ صفت کلیدی در پیوند با گفتہ های مارکس درک و شنا سایی نمودم ، چنانچہ کہ اگر ما در پیوند با این کلید چنگ بزنیم در آنصورت ما میتوانیم نتیج و پیامد های آشکار آن را برای ساختن و یا اعمار سوسیالیزم ببینیم و یابنگریم . و یا درک نمایم کہ چہ شرایطی میتواند مد نظر باشد کہ در آن محصولات مشترک بذات خود « فرد کاملاً توسعہ یافته را کہ برای او وظایف مختلف اجتماعی از ہم متمایز و متفاوت اند او را وادارد کہ بہ نوبہ خود بہ یک نوع از فعالیت های متفاوتی کہ در جامعہ موجود است دست زند ؟ ظرفیت ها و توانایی ها مردم توسعہ و انکشاف نماید مولدین و یا کسانی کہ در روند تولید زیدخل اند بہ این گفتہ ای مارکس باید عمیقاً توجہ نمایند کہ او در نقد از پروگرام گوتا (Gotha) می فرماید « بہ بردگی و اسارت و تبعیت فرد

به تقسیم کار و بدین وسیله به تضا د بین کار جسمی و روانی «دماغی و جسمی» نقطه ای پایانی گذارید .».

برای توسعه و انکشاف غنا بخشی موجودات بشر، کارگران باید این توان را دریا بند و یا داشته باشند که عضلات خود را در تحت کنترل مغز خود نه خودشان بلکه از طریق فرایند دموکراتیک و روند پروتاگونیستیک «اصل کرکتر دریک درام یا شخصیت اصلی در کارکرد» بکاراندازند، هنگامیکه کارگران در محل کار و یا در کمیونیتی ها «جوامع» در همکاری آگاهانه با دیگران عمل میکنند آنها خود را در تولید و بازده محصولات بصفت مردمان آگاه از وابستگی و از توان و قدرت جمعی خود میدانند، محصول و یا تولید مشترک و یا جمعی ناشی از فعالیت های شان توسعه و انکشاف از ظرفیت های تولیدی شان میتواند شمرده شود، دقیقاً نقطه نظر مارکس همینطور است زمانیکه او می گوید: «وقتی که کارگر مطابق یک پلان برنامه ریزی شده با دیگران فعالیت و همکاری می نماید او نوارها و یا زنجیر های مقید فردیت خود را می گوسلاند و یا از دست میدهد و قابلیت های از گونه «species» خود را توسعه می بخشد. و با در نظر داشت همین مطلب در اینجا اینچنین اطمینان بدست می آید که نیروهای مولده نیز با انکشاف تمامی جنبه های دیگر اطراف فرد توسعه می یابد و در واقع تمام منابع و چشمه های ثروت تعاونی کاملاً در مسیر توسعه به جریان می افتد .

ایجاد شرایط مناسب در محل کار و جوامع که توسط آن مردم بتوانند توان ظرفیت های شان را بیشتر سازند یکی از جنبه های اساسی از مفهوم سوسیالیزم برای قرن بیست و یکم شمرده میشود البته که این تنها یک بخشی از آن میتواند به حساب آید، موضوع در خور اهمیت اینست که نیاز خود کارگران بغرض توسعه چگونه باید فراهم گردد در صورتیکه اگر سرمایه بخود خود میراث اجتماعی ما باشد،

محصولات مغز اجتماعی و دست اجتماعی چه خواهد بود؟ و ما چگونه خواهیم توانست که پوتانسیل خود را توسعه و انکشاف دهیم اگر ما به تولید کنندگان دیگر بعنوان دشمنان و یا بعنوان بازارها بنگریم؟ چگونه مثال: اگر انگیزه ما منافع خودی فردی باشد.؟

اهمیت موضوع در اینجا است که سرمایه داری خود یک سیستم ارگانیک و زنده ای است که برای بقا و موجودیت خود به باز تولید شرایط (شامل طبقه کارگرانی که نیازمندیهای خویش را در آن بعنوان قوانین آشکار طبیعی بنگرند) نیاز دارد که این خود بیان نیرو و توان آن برای مقابله با طبقه کارگر و اقلان کارگران برای برآوردن نیاز خود کارگران به توسعه و انکشاف است یا به عباره دیگر: این سیستم در مجادله با طبقه کارگر تلاش بخرج میدهد تا کارگران را متقاعد سازد که در انکشاف و توسعه و بقای این سیستم نیاز مندیهای آنها نیز طبق دلخواه شان توسعه و تامین میگردد. بدیل این سیستم را که ما خواهان آن هستیم عبارت از فرماسیون اقتصادی - اجتماعی سوسیالیزم می باشد نیز یک سیستم ارگانیک و از ترکیب خاصی از تولید - توزیع و مصرف بوده و در واقع یک سیستم باز تولید میباشد. طوریکه چاوز (chavez) در جنوری سال «2007» آنرا یعنی این سیستم را بنام «مثلث ابتدایی سوسیالزم» که مشتمل از «مالکیت اجتماعی - تولید اجتماعی و برآورده شدن نیازمندیهای اجتماعی» است نامید. که یک گام رو به جلو به سمت یک مفهوم خاص از یک سیستم است.

بادر نظر داشت منطق ازین ترکیب سوسیالیستی مفهوم از سوسیالزم برای قرن بیست و یکم چنین میتواند باشد:

**1- مالیکیت اجتماعی بر وسایل تولید** است که در داخل این ساختار بیشتر مهم و با اهمیت می باشد و آن به این دلیل که این یگانه وسیله ای است برای حصول اطمینان از بهره وری جمعی و اجتماعی ما که

در مسیر آزاد انکشاف و توسعه به جای اینکه اهداف خصوصی از سرمایه دار را به کارگردانی گروه تولید و یا بروکرات های دولتی برآورده سازد می افتد . ولی آنچه که در این زمینه موجب نگرانی ما میشود این است که باید بغرض برآورده شدن این خواست فعالیت های مان را هرچه بیشتر تر نسبت به فعالیت ها موجود بسازیم . ما لیکیت اجتماعی، میراث اجتماعی از کار و فعالیت گذشته اجتماعی ما با در نظر داشت این ادعای ما است که همه بشریت زنده حق دارند که به توسعه و انکشاف ظرفیت های خویش بشکل بالقوه به رشد کامل خویش برسند که این است شناخت « انکشاف و توسعه آزاد هر یک از شرایط برای توسعه آزاد همگانی ».

**2- تولید اجتماعی سازماندهی شده** توسط کارگران – ایجاد روابط جدید بین تولید کننده ها از نوع روابط همکاری و همبستگی است که در پرتو آن به کارگران این فرصت مساعد میگردد تا به تمایز فلج کننده کار ذهنی و جسمی در هر دقایق و لحظات از آزادی چه در هنگام فعالیت های دماغی و یا فعالیت های جسمی نقطه ای پایانی گذارند. سازماندهی تولید در تمام ساحات و حوزه های تولیدی بواسطه کارگران، ایجاد شرایطی برای توسعه کامل از تولید و زمینه مساعد برای توسعه ظرفیت های ما باشد که در پرتو آن شرایطی را برای متمول شدن بشریت فراهم می سازد .

**3- هدف رضایت از نیاز مندیها اجتماعی** بعنوان اهداف فعالیت های تولیدی بدان مفهوم است که به جای استفاده و یا بکار برد از تعامل بعنوان افراد مجزا و بی تفاوت ما خود بتوانیم به صفت اعضای فعال یک جامعه باهم در هماهنگی و همکاری قرار گیریم نه آنکه به دنبال ظرفیت و نفع خود باشیم و توانایی یا ظرفیت خود را بعنوان ملکیت ما و به مفهوم و یا بمنظور از تامین امنیت خودی ما آن را در معرض تبادل شخصی قرار دهیم چونکه ما از برسمیت شناختن انسانیت مشترک

ما آغاز نموده ایم طوری که دستاورد آن همانا تامین شرایط پر از اهمیت برای هر کس بخاطر که بتواند ظرفیت ها توانایی های خود را توسعه دهد میباشد. هنگامیکه فعالیت های تولیدی ما در مسیر تامین نیاز مندیهای دیگران قرار گیرد در آن صورت میتوان گفت که در هر دو جهت یعنی تامین همبستگی میان مردم و تولید سوسیالیستی انسانی فراهم میگردد. یک ضرب المثل قدیمی است که میگویند - اگر شما نمیدانید که بجای می خواهید بروید، پس هر جاده و یا هر راهی شما را به آنجا میرساند که من مخالف این گفته می باشم، یا که اگر شما نمیدانید که بجای می خواهید بروید پس هیچ جاده و یا راهی شما را به آنجا نخواهد رساند. چشم انداز و یا تصور جاگزین شدن سوسیالیستی در جای این سیستم ارگانیک « سرمایه داری » که فشرده آن در مثلث سوسیالیستی فوقاً خلاصه شد ضروری پنداشته می شود اگر ما خواسته باشیم که به نظام سرمایه داری نقطه پایانی بگذاریم البته دانستن اینکه شما کجا می خواهید بروید همان سان نیست که شما را به آنجا برساند ولی این ضروری است که برای شما نشان بدهد که شما نمی خواهید به جای بروید و یک جایی است که مانی خواهیم به آنجا برویم یک نسخه ای از قرن بیست و یکم «سوسیالیزم واقعی» است.

### «سوسیالیزم واقعی» :

برای توضیح ماهیت «سوسیالیزم واقعی» از سال «1950» تا سال «1980» را من در کتاب جدید خود (در تحت عنوان تناقضات «سوسیالیزم واقعی») به تفصیل یاد اوری کرده ام، مفهوم روابط پیشتاز تولید یک مجموعه خاصی از روابط تولیدی مشخص شده بالوسیله پیشتاز است که یک منطق از سوسیالیزم را بتواند به توده ها از بالا بخور آنها بدهد و آنها به انجام یک کار بیدون اجازه یک جمعیت مشخص و اندرلین «underlying» بتوانند توانایی ها و ظرفیت های

خود را خود از طریق تمرینات و پروتاگونیزم (protagonism) ارتقا دهند بصورت قطعی به نفع کارگران میتواند تمام شود. بالخصوص که در اینجا یک قرارداد اجتماعی در میان است که در آن پیشتاز و عده داده شده است و در این قرارداد که از جانب کارگران نیز پذیرفته شده است موضوعات همچو استخدام کامل، امنیت شغلی، مواد ضروری کوپونی «یارانه ها» و افزایش معشیت و درآمد در طول زمان پروتوکول گردیده است و در زمانیکه اگر کارگران مواجه به ناتوانی و یا ظرفیت ها می شوند این فرصت را برای کارگرن میسر ساخته که آنها در محل کار و جامعه به توسعه ظرفیتها و توانایی های خود داخل اقدام شوند. دقیقاً به دلیل ماهیت پیشتاز است، با وجودیکه کارگران با تولیداتی که می نمایند موضوعی نیست که توان و یا قدرت ساخت یک جامعه نوین در آن به تصویر کشیده شود و یا بعنوان یک سیستم بتواند پاسخگوی تمام مشکلات و پرابلم ها باشد بلکه ممکن است بیشتر فلج کارگران را به دنبال داشته باشد. من در موضوع جاگزینی سوسیالیزم اشاره نموده بودم که اگر کارگران این تصور رانداشته باشند که کسی دیگری از عهده این فعالیتها و کارها بدر شده میتواند اشتباه محض خواهد بود و با در نظر داشت همین دلیل اگر کارگران از طریق تمرینات پیگر خود قابلیت های خود را توسعه ندهند بعضی کسانی دیگر خواهد بود که ظرفیت ها و قابلیت های خود را ارتقا دهند.

در «سوسیالیزم واقعی» مدیران و سازماندهندگان پا بعرصه وجود میگذارند که قابلیت ها و توانایی ها را توسعه میدهند که این گروه و یا صنفی را عاملین سرمایه داری کلاسیک و یا صنفی بدوی گرا می نامند که در ارتقا و منطق سرمایه داری و محدود ساختن موضوع پیشتاز تلاش پیگیر می نمایند، همچنان این صنف و یا مدیران سازمانده و یا مبلغین سرمایه پیروزی نهایی خود را در از بین رفتن و کنار گذاشتن آن قرار داد اجتماعی میدانند، قراردادی که بموجب آن برای کارگران

ضمانت های شامل -استخدام کامل ، امنیت شغلی ، کمک های مالی و یارانه های ضروری وعده داده شده بود ویا درج پروتوکول قرارداد بود یعنی امتیازاتی که طبقه کارگر این دستاورد ها را در طی مراحل چند زمانی با ایجاد روابط تولید پیشتاز بدست آورده بودند از آن بی بهره گردند ویا محروم گردند.که در این صفحه از زندگی طبعاً کارگران با ازدست دادن همچو دستاوردها و امتیازات دچار نوستالژی (دلالتنگی و خپگان ) بیشتر میگردند ولی نقطه قابل تذکر این است که بازگشت به آن قابل ملاحظه نمی باشد« سوسیالیزم واقعی » را که کارل مارکس بگونه «وضیعت معکوس » نگاه میکرد که در آن ثروتمند شدن به عنوان هدف قرار میگیرد هیچ گاه نمیتواند بدیل ویا جاگزین این سیستم موجود قرارگیرد ویا باعث فراهم آوری تمام نیازمندیهای طبقه کارگر شود .

ما باید«سوسیالیزم واقعی » را صریحاً تشریح وتوضیح نمایم ، جامعه ای را که ما میخواهیم در قرن بیست ویکم به ایجاد آن نایل آیم، پس در اینصورت نیاز آن میرود که ما باید بفهمیم ویا بدانیم که چه میخواهیم ، ما نیاز به چشم انداز جامعه بدیل سوسیالیستی مانند بدترین معمار برای روند انقلابی نباید داشته باشیم ، ما باید هدفی را در ذهن خود قبل از آنکه به ساختار ویا اعمار چیزی واقعی دست بکار شویم جا دهیم .ولی این به هیچ وجه کافی وبسنده نیست ، دانستن وفهم اینکه شما به کجا میخواهید بروید به هیچ صورت همانطور نیست که آنرا میخواهد ویا نه میخواهید که به آنجا برسید، پس چگونه ممکن است برای رسیدن به آنجا با توجه به اینکه این سرمایه است که گرایش وتمايل به ایجاد وظهور طبقه کارگر برای موجودیت خود دارد که بالوسيله آموزش وپرورش ، سنن وعادات بر الزامات از سرمایه را بعنوان «قوانین بدیهی طبیعی » خود در نظر داشته باشد ، متوصل گردیم.

**مبارزه «struggle»:** پاسخی را که من پیشنهاد می نمایم چنین است که مردم باید مبارزه نمایند حتی اگر ماهیت سرمایه داری زرآلود



و بهت زده هم باشد ، مردم برای آنچه که آنها آن را مبارزه عادلانه می نامند مبارزه در برابر نقض حقوق بشر خود مفهوم مبارزه عادلانه را میدهد و این خود به نوبه خود مورال اقتصادی طبقه کارگر را در ذهن تداعی می کند ، حتی اگر اهداف قبلاً برنامه ریزی شده بشکل محدود آن هم برآورده شود ممکن است در این مبارزات خشونت ها و ناهنجاریها و بی انصافی ها تا حدی محدود شود و یا ممکن است که به اهداف خویش نایل ایم و یا برای ما ممد واقع شود بگونه مثال : دسترسی به بیش از « دستمزد یک روز عادلانه برای کار یک روزانه عادلانه » که بدین شکل مردم در دوره و زمان مبارزات شان دستخوش تغییر میشوند یعنی که انسان با کار و فعالیت تغییر می نماید ، چنانچه مارکس درین مورد استدلال می نماید و آن اینکه این مبارزات کارگران و یا مردم است که آنها را از بی تفاوتی و بی اندیشگی نجات میدهد و کم و بیش باعث تقویه و یا تغذیه وسایل و سامان الات تولید میگردد که در غیر آن یا بیدون همچو مبارزات ممکن است که کارگران « تنزیل موقیعت نمایند و به سیاه روزی ها و بدبختی ها و ورشکستگی ها مواجهه شوند» .

مردم در کوتاه مدت مبنی بر مفهوم درست و یا نادرست بودن مبارزه شان آنچنانیکه مارکس تلاش بخرچ داده و آنرا به توضیح گرفته غافل نمانده اند مارکس توضیح داده که یکی از نقاط اساسی برای آنهایکه به همچو مبارزه دست میزنند اینست که آنها اقتصاد اخلاقی طبقه کارگر را بخودی خود نمیتواند توضیح دهند مبنی بر اینکه چرا بر آن باورهای خاص به آنچه که آنرا منصفانه می نامند در حال حاضر به توضیح آن نمی پردازند و یا در نتیجه چرا آن نورمها مواجهه به تغییر شده است

بنأ ضروری و اساسی پنداشته میشود تا اهمیت اقتصاد اخلاقی (اساس آن را خوبی – انصاف و عدالت تشکیل میدهد ) طبقه کارگر را شناسایی نمایم و همچنان باید از آن فراتر رویم تا در یک لحظه ای معین به درک شرایط و مفهوم عدالت نایل آیم و به این امر متقاعد گردیم که حرکت

طبقه کارگزار اقتصاد اخلاق بسوی اقتصاد سیاسی لازم پنداشته می شود.

بصورت خلاصه نقطه آغاز باید مردم واقعی مجهز با ایده ها و مفاهیم خاصی باشند مبنی بر اینکه چه چیز و یا چیزها لازم پنداشته میشود تا ایشان در مبارزات و در مفاهیم خواسته های شان آن مواد و عناصر را ضم نمایند و نشان دهند که این عناصر ملحق شده و یا ضم شده در ساختار جامعه جدیدی که ما اکنون و یا در آینده خواستار آن هستیم مواد و عناصر ضروری پنداشته میشود .

من راجع به جاگزینی سوسیالیستی، و به ارتباط مبارزات موجود پیشنهاد می نمایم که ما باید توجه خود را در یک جا نمودن این مبارزات پراکنده متمرکز سازیم و تلاش بخرچ دهیم تا هر یک از مبارزین را تشویق نمایم که ظرفیت ها و توانایی های خود را در توحید این مبارزات پراکنده سروصورت دهند و در اینصورت و من به این باور هستم که تلاش های ما برای ما اجازه خواهد داد تا این مبارزات پراکنده را باهم توحید نموده و اهمیت آنرا برای جاگزینی سوسیالیستی نشان دهیم .

بر این اساس من ایده ایجاد یک منشور را بغرض زمینه بهتر توسعه انسانی پیشنهاد می نمایم، منشوری را که هدف آن تلاش برای دوباره تعریف کردن مفهوم عدالت باشد و تاکید من بر آن از این سبب است چونکه بعضی و یا برخی از افراد و اشخاص میراث اجتماعی تمام انسانها را در دست خود به انحصار در آورده اند و به همین سبب نا عادلانه و یا غیر منصفانه است که برخی از اشخاص جلو فعالیت های انسان ها را که آنها میتوانند در اثر و کار و فعالیت ظرفیت ها و توانایی های کاری خود را توسعه دهند موانع ایجاد نموده اند و همچنان این نیز غیر عادلانه است که یک اقلیت کوچک باعث فلج و ناتوانی اشخاصی شده اند که آنها میخواهند توانایی های خود را توسعه دهند و یا این خود غیر عادلانه است که ما را مجبور ساخته اند تا دگرها را به حیث رقبا

و دشمنان خود بنگریم .

ایا این ممکن خواهد بود که مفهوم انصاف ویا عدالت را مجدداً تعریف نمایم ویک اقتصاد اخلاقی طبقه کار گر را بسازیم ویا اعمار نمایم ؟ یقیناً، به هیچ وجه غیر ممکن نیست ولی درین صفحه ای از بحران اقتصادی و ایکولوژیکی بد یلی به نظر نمی آید ولی نباید از سعی وتلاش خود داری نمایم ما در آن نقطه ای قرار داریم که کارل مارکس چنین استدلال نموده است وآن اینکه سرمایه داری بشریت را به تباهی ونیستی می کشاند وطبیعت دارد که فوریت های جدیدی را اتخاذ نماید .

قبل از انتخاب ما اغلباً ذکر شده است: **سوسیالیزم یا بربریت** .

\*\*\*\*\*

با تقدیم سلامهای مخلصانه